

خاطراتی چند

از بیژن ترقی

شهریار و نیما

شاعر نوجوان تبریزی، سید محمد حسین بهجت (شهریار) به تهران آمد و با محمد علی ترقی آشنا شد آنها پس از مدتی با مدیر کتابخانه، آنچنان شیفته و علاقمند یکدیگر می‌شوند که نه تنها در کتابخانه، بلکه مدتی نسبتاً طولانی با هم، هم‌منزل می‌شوند. حضور شاعر نوجوان در کتابخانه که هم‌زمان با آغاز پیدایش شعر نو بوده، شور و حال دیگری به این مؤسسه و مراجعین آن می‌دهد، غزلیات و مثنوی‌های پر شور و جذاب شهریار، بزودی خاطر ادب دوستان و دل‌بستگان سخن منظوم را به خود معطوف داشته، جوانان و علاقمندان اشعار او، همه روزه، به شوق دیدار وی به کتابخانه آمده و طالب مجموعه آثار او می‌شوند، مدیر کتابخانه به زودی آثار وی را که تا آن‌زمان سروده، جمع‌آوری نموده به چاپ می‌رساند، بعد از انتشار اولین مجموعه شهریار، مدیر کتابخانه برای اولین بار منظومه «خانواده سرباز» به قولی اولین منظومه نیمای جوان را به چاپ می‌رساند، گروه مخالفین و موافقین شعر نو به جان یکدیگر می‌افتند. تا قبل از منظومه «افسانه» گروه مخالفین نیما بر موافقین رجحان داشتند، لیکن بعد از چاپ این منظومه خود شهریار یکی از موافقین و دل‌بستگان نیما و شعر او می‌شود، و بعد از چندی با راهنمایی مدیر کتابخانه به شوق دیدار نیما رهسپار یوش مازندران می‌شود ولی در اثر اشتباهی، نیما او را نمی‌پذیرد، شهریار افسرده و مغموم به تهران مراجعت کرده و یکی از شاهکارهای خود به نام «دو مرغ بهشتی» را که ماجرای مسافرت اوست می‌سراید، این منظومه از لحاظ وزن، مانند



● بیژن ترقی و استاد سید محمد حسین شهریار با حاشیه استاد در حاشیه عکس (۱۳۵۰)

«افسانه» نیما ساخته شده و در میان آثار منظوم ادبی، بی نظیر و بسیار مبتکرانه و جالب است. شاعر در این شعر بعد از مقدمه بسیار زیبا و تصویرسازی های لطیف و خوش نقش و نگار، در جستجوی آن پرندۀ بهشتی [نیما] به راه می افتد و از کوه و جنگل و دریا سراغ او را می گیرد، مکالمات شاعر با این عناصر طبیعت و پاسخ هر یک از آنان، نمونه ای از ابداعات و نوآوری های است که برای اولین بار در ادبیات فارسی به کار رفته است. شاعر که کوله بارش به دوش از مسیر جاده می گذرد و جویبار سخنگو برایش افسانه می خواند، ناگهان خود را در مقابل کوه عظیم مازندران می بیند:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| با جمال طبیعت نهفته | کوه مازندران چهره در ابر |
| در طلسم قرون خواب رفته | پهلوانی بر آن، روح این کوه |
| چهره همچون مس و سرب تفته | از دل ابر و مه سر برآورد |

ها، فرشته، چه گوئی، چه خواهی؟

گوه بابا تَدَروی بهشتی است
چون من از آشیان دورمانده
نغمه‌اش زنده، چون زندگانی
نغمه‌ها می‌زند جاودانی
همزبان من است او خدا را
داغَم از درد بسی همزبانی

پیش بابا گرفتم سراغش

بعد از تمارض کوه از نشان دادن «مرغ بهشتی»، شاعر با زبانی لطیف خود را معرفی می‌کند:

کوه بابا، به مهتاب سوگند
منهم از طاووسان بهشتم
هم به آن ژاله صبحگاهی
میروم شکوه با ماه گویم
وین نگارین سرودم، گواهی
با نگاهی به این بیگناهی

او مرا یک نظر می‌شناسد

سپس کوه بابا، شاعر را به سوی خاله جنگل، و خاله جنگل او را بسوی عمه دریا می‌خواند و بالاخره مسافر تنها مغموم و پریشان برمی‌گردد، و منظومه «دو مرغ بهشتی» را (که سبب دوستی دیرین وی با نیما می‌شود)، می‌سراید:

تا اینکه بعد از مدت زمانی:

پای شمع شبستان دو شاعر
مهر بر لب، ولی چشم در چشم
تنگ هم، چون دو مرغ دلاویز
با زبان دلی سحرآمیز
خوش بگوش دل هم سرایند
گوید آن من نبودم که دیدی
گر صفا خواهی اینک دل من
او نمود من و خود نمائی است
آری این لخته خون گفت و بگریست

در پس اشکها شمع لرزید

صادق هدایت و فوائد گیاهخواری

در همان ایام کودکی و در خلال رفت و آمد به کتابخانه، در حالی که چندان متوجه مراجعین و دوستان پدر نبودم یکی دوبار متوجه مردی شدم که پدر استقبال گرمی از او به عمل می‌آورد، این مرد حرکتی عجولانه و ناآرام داشت، در گفتار خود مصمم و تا حدودی پرخاشجویانه بود، با ورود به کتابخانه کلاه شاپوئی که لبه‌های آن از حد معمول بلندتر بود، از سر برداشته و با پدر گرم سخن می‌شد، ایستاده سخن می‌گفت و در حالی که کلماتش هنوز ادامه داشت، کلاهش را به سر گذاشته و از مغازه خارج می‌شد.

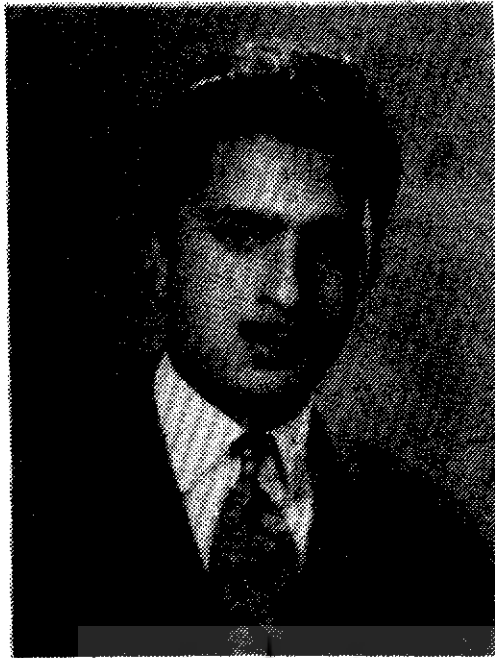
من در آن هنگام، چندان توجهی به مطالب آنان نداشتم. بیشتر متوجه لباس و کراوات و عینک براق او و تفاوت‌هایی که با سایر مراجعین کتابخانه داشت بودم. روزی پدر با یکی از دوستان راجع به کتاب «فوائد گیاه‌خواری» که تازه چاپ شده بود صحبت می‌کرد در خلال گفتارش از مؤلف و موضوع کتاب تعریف و تمجید زیادی می‌کرد، که نویسنده این کتاب «صادق هدایت» با اینکه جوانی از خانواده‌های معروف و مرفه می‌باشد، عضو جمعیت گیاه‌خواران شده و مرا هم تشویق نموده که به این گروه بپیوندم و حتی اسم مرا در لیست گیاه‌خواران فرانسه نوشته است تا مشوق دیگران در پرهیز از خوردن انواع گوشت و روی آوردن به غذاهای گیاهی باشم. من که تا حدودی متوجه قضایا شده بودم، موقعی آقای صادق هدایت را به اسم شناختم که کاتالوگ‌هایی که برای پدر به فرانسه سفارش داده بود به کتابخانه آورده، همچنان پدر را به گیاه‌خواری تشویق می‌کرد.

اگرچه پدر نتوانست به عهد خود وفا کند و روزی که با جمعی از دوستان سرگرم خوردن غذاهای غیرگیاهی بودند، جناب هدایت سر می‌رسد و با خشم و بدون این که سخنی بگوید، در را محکم به هم می‌زند و از کتابخانه خارج می‌شود، ولی پیوند دوستی آنان گسسته نشد، بعد از مدتی در هندوستان یکدیگر را ملاقات و چندی در آن کشور به سیر و سفر می‌پردازند.

ماجرای چاپ فرهنگ مترادفات زبان فارسی

این کتاب سودمند و پرمحتوا که از تألیفات «محمد پادشاه» صاحب فرهنگ آندراج است. از اولین کتبی است که در زمینه مترادفات زبان فارسی تألیف و در حدود یکصد سال قبل در هندوستان به طبع رسیده، بدیهی است کتابی که در یکصد سال قبل به طبع رسیده، فقط نامی از آن در خاطر بعضی از ادب‌دوستان باقیمانده بود.

مرحوم پدر تعریف می‌کرد، در سفر اول که به بمبئی رفته و در خانه داعی‌الاسلام سکونت داشته، روزی به قصد تماشا از منزل خارج می‌شود، کمی بالاتر از منزل میزبان، جمعیتی را می‌بیند به کار خرید و فروش مشغولند، می‌پرسد، اینجا چه خبر است، می‌گویند چهارشنبه بازار است که در آنجا همه نوع کالا خرید و فروش می‌شود، پدر بعد از اینکه از میان فروشندگان و مردم گذر می‌کند ناگهان به مقدار زیادی کتاب برخورد می‌کند، که عموم آن‌ها فارسی و چاپ شده به طریق چاپ سنگی بوده که آنها را یکجا خریداری نموده، به منزل داعی‌الاسلام و اطاعتی که در آن سکونت داشته می‌برد، بعد از مدتی مرحوم داعی‌الاسلام وارد می‌شود و از دیدن کتابها بوجد می‌آید، یک جلد از کتاب‌ها را برمی‌دارد و مشغول خواندن می‌شود بعد از چند ثانیه با



● بیژن ترقی (۱۳۴۰) عکاسی نوکس

حیرت می‌گوید این کتاب را از کجا آورده‌اید، پدر می‌گوید از چند قدمی منزل شما، آن مرحوم می‌گوید من مدت ۴۰ سال است که در جستجوی این کتاب هستم حتی برای تألیف فرهنگ نظام به تمام کتابخانه‌های بزرگ دنیا نوشته‌ام، ولی جواب رد شنیده‌ام

۴

استاد حسین میرخانی و...

از آنجا که مرحوم پدر به خط و خطاطی بسیار علاقمند بود و خود نیز در نوشتن خط نسخ و نستعلیق دستی داشت با اساتید مشهور آن روزگار، نظیر، استاد ابراهیم بوذری، زرین خط، جواد شریفی و بخصوص با استاد حسین میرخانی که از زمان نوجوانی ارتباط و رفت و آمدهای صمیمانه‌ای داشت، کتابخانه اکثراً محل تجمع آنان بود، درست به خاطر دارم، که در یکی از روزها که استاد به کتابخانه می‌آمد، برای پدر، از خوابی که شب قبل دیده بود با هیجان فراوان تعریف می‌کرد: شب گذشته در عالم رؤیا در حالی که در ایوان خانه ایستاده بودم، می‌دیدم که با دو انگشت خود در فضا، سر آغاز سوره الحمد «بسم‌الرحمن‌الرحیم» را می‌نویسم، متعاقب آن و بلافاصله دیدم که خط نوشته شده رنگی نگارین به خود گرفت و رفته رفته آنقدر دور شد و شد که شرق و غرب آسمان را پوشاند.

فرهنگ مترادفات و اصطلاحات

شتمن، برکله

مترادفات

اصطلاحات

تجسيهات

کتابيات

استعارات زبان فارسي

تأليف محمد پادشاه (متخلص بشاد)

(مؤلف فرهنگ آنداج)

بیر حسرت بیژن نرقی

از انتشارات آنا فروش نیام

۸ پدر از شنیدن آن مطالب در حالی که گوئی خود شاهد آن منظره بدیع بوده است، با شور و حالی وصف نکردنی استاد را مخاطب ساخت که: دوست عزیز این دیگر از آن قبل رؤیاهای صادقانه ایست که در عالم هستی برای کمتر کسی روی داده این خواب ضمن اینکه نوید سربلندی و فراگیری نور و پرچم اسلام را در سراسر جهان می دهد، متضمن الهام و پیام دیگری است، به نظر من این پیام آسمانی شما را به نگارش قرآنی به خط زیبای نستعلیق فرامی خواند، که تا به حال بدین صورت نوشته نشده است. پیشنهاد خود را تجدید نمود و از وی خواست که نگارش قرآن را بر هر کار دیگر ترجیح بدهد، و بدین طریق استاد میرخانمی هر چند یکبار صفحات نوشته شده قرآن را به کتابخانه آورده و بعد از مدت دو سال آن را به پایان رسانده و به چاپ رسانید.